

## آیا ابوبکر، عمر را با مراجعه به همه پرسى و آرای عمومی، به جانشینی خود برگزید؟

سوال کننده : یزدان

### توضیح سؤال :

ابوبکر در روزهای آخر عمر خود با همه پرسى و مراجعه به آرای عمومی عمر را برای جانشینی خود پیشنهاد کرد. به مسجد رفت و خطاب به مردم گفت: من کسی را از میان بستگان و خویشاوندان خود برای به دست گرفتن زمام رهبری شما انتخاب نکرده ام. بلکه منتخب من عمر است. مردم يك صدا جواب دادند سمعنا و اطعنا.

شرح زندگانی خلیفه دوم اثر شبلی و سیمای فاروق اعظم اثر ملا عبدالله احمدیان و فاروق اعظم اثر هیکل و تاریخ کامل ابن الاثیر و تاریخ ابن جوزی و دیگر کتب تاریخ.

### پاسخ :

اهل سنت اعتقاد دارند که انتخاب خلیفه و جانشین بعد از رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) به عهده مردم است و می گویند: در این باره نه دستوری از جانب خداوند صادر شده است و نه پیامبر اسلام (صلي الله عليه وآله وسلم) وصیتی کرده است. و بر همین اساس ادعا می کنند خلافت ابوبکر، بر مبنای انتخاب مردم و بر اساس اجماع صحابه بوده است! هر چند که ثابت شده است که این مطلب به دور از واقعیت است و در انتخاب ابوبکر نیز اجماعی در کار نبوده است که در جای خود ثابت شده است.

اما سؤال ما این است که چرا همین رویه در انتخاب عمر پیش گرفته نشده و انتخاب عمر بر مبنای اجماع صحابه صورت نگرفت بلکه انتخاب او توسط ابی بکر انجام گرفت.

### اعلام نارضایتی صحابه از انتخاب عمر

امام محمد بن مفلح مقدسی متوفی 763 هـ (شاگرد ذهبی، مزی و تقی الدین سبکی) از فقیهان و محدثان بنام اهل سنت (معجم المؤلفین، ج 12، ص 44) در این باره می گوید:

لما استخلف أبو بكر عمر رضي الله عنهما قال لمعيقب الدوسي: ما يقول الناس في استخلاف عمر؟

قال: كرهه قوم ورضيه قوم آخرون.

قال: الذين كرهوه أكثر أم الذين رضوه؟

قال: بل الذين كرهوه...

الأداب الشرعية، ج 1، ص 71، با تحقیق شعيب الأرنؤوط و عمر القیام، ط مؤسسة الرسالة - بیروت، 1417 هـ.

ابوبکر، عمر را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد، از معیقب دوسی سؤال کردند: مردم در باره انتخاب عمر چه نظری داشتند؟ گفت: گروهی راضی و گروهی ناراضی بودند. سؤال کردند: آن ها که ناراضی بودند، بیشتر بود، یا آن ها که راضی بودند؟

جواب داد: آن ها که ناراضی بودند.

### اعتراض صحابه به انتخاب عمر

ابن ابی شیبه، یکی دیگر از بزرگان اهل سنت، در باره مخالفت های مردم و دلایل منطقی آن ها برای اعلام نارضایتی از این

انتخاب که همان خشونت ذاتی و اخلاق تند وی بود ، این چنین می نویسد :

عن وکیع ، وابن إدريس ، عن إسماعیل بن أبي خالد ، عن زبید بن الحرث ، أن أبا بكر حين حضره الموت أرسل إلي عمر يستخلفه فقال الناس : تستخلف علينا فظاً غليظاً ، ولو قد ولينا كان أفض وأغلظ ، فما تقول لربك إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر

المصنف ، ابن أبي شيبة ، ج 8 ، ص 574 ، با تحقیق سعید محمد اللحام ، ط دار الفكر ، بیروت و تاریخ المدينة المنورة ، ابن شبة النميري ، ج 2 ، ص 671 ، با تحقیق فهیم محمد شلتوت ، ط دار الفكر ، بیروت و تاریخ مدينة دمشق ، ابن عساکر ، ج 30 ، ص 413 و کنز العمال ، متقی هندی ، ج 5 ، ص 678 .

از زید بن حارث نقل شده است که : وقتی در حال احتضار قرار گرفت ، کسی را به دنبال عمر فرستاد تا او را جانشینی خود کند ، مردم گفتند : کسی را بر ما مسلط می کنی که خشن و بد اخلاق است ، اگر او حکومت را به دست گیرد ، سخت گیرتر و خشن تر خواهد شد ، جواب خدا را چه خواهی داد هنگامی که او را ملاقات کنی از بابت این که شخص بد اخلاق و خشنی مثل عمر را بر ما مسلط می کنی ؟

همچنین ابن تیمیه حرانی ، نظریه پرداز و مؤسس فکری وهابیت در این باره می نویسد :

وقد تکلّموا مع الصديق في ولاية عمر وقالوا ماذا تقول لربك وقد وليت علينا فظاً غليظاً .

صحابه با ابوبکر در باره جانشینی عمر با او صحبت کردند و گفتند : چرا یک فرد خشن و تند را بر خلافت گزیده و بر مردم تحمیل کردی ؟ فردا جواب خدا را چه خواهی داد ؟

منهاج السنة ، ج 6 ، ص 155 ، الناشر : مؤسسة قرطبة ، الطبعة الأولى ، 1406 ، تحقیق : د. محمد رشاد سالم عدد الأجزاء : 8 .

ابن حجر مکی در این باره می نویسد :

ودخل عليه بعض الصحابة فقال قائل منهم : ما أنت قائل لربك إذا سألك عن تولية عمر وقد تري غلظته ...

الصواعق الحارقة ، ج 1 ، ص 254 ، با تحقیق : عبدالرحمن بن عبدالله التركي وکامل محمد الخراط ، ط مؤسسة الرسالة ، بیروت ، الأولى ، 1997 م .

برخی از صحابه بر ابوبکر وارد شدند ، یکی از آن ها گفت : جواب پروردگارت را چه خواهی داد آن گاه که از تو سؤال کند در باره انتخاب فردی که از تندی و خشونت آن مطلع بودی؟

ابن عساکر می نویسد:

عن عمرو بن محمد ومجالد عن الشعبي قال بينما طلحة والزبير وعثمان وسعد وعبد الرحمن جلوسا عند أبي بكر في مرضه عوادا فقال أبو بكر ابعثوا إلي عمر فأتاه فدخل عليه فلما دخل أحسست أنه خيرته لهم فتفرقوا عنه وخرجوا وتركوهما فجلسوا في المسجد وأرسلوا إلي علي ونفر معه فوجدوا عليا في حائط في الحوائط التي كان رسول الله (صلي الله عليه وسلم) تصدق بها فتوافوا إليه فاجتمعوا وقالوا يا علي ويا فلان إن خليفة رسول الله (صلي الله عليه وسلم) ددمستخلف عمر وقد علم وعلم الناس أن إسلامنا كان قبل إسلام عمر وفي عمر من التسلط علي الناس ما فيه ولا سلطان له فادخلوا بنا عليه نسأله فإن استعمل عمر كلمناه فيه وأخبرناه عنه ففعلوا فقال أبو بكر اجمعوا لي الناس أخبركم من اخترت لكم فخرجوا فجمعوا الناس إلي المسجد فأمر من يحمله إليهم حتي وضعه علي المنبر فقام فيهم باختيار عمر لهم ثم دخل فاستأذنوا عليه فأذن لهم فقالوا ماذا تقول لربك وقد استخلفت علينا عمر ؟ ...

تاریخ مدينة دمشق ، ج 44 ، ص 248 و تاریخ المدينة ، ابن شبة النميري ، ج 2 ، ص 666 .

طلحه و زبیر و عثمان و سعد و عبد الرحمن هنگام مریضی ابو بکر ، برای عیادت وی در کنار او نشستند ، ابو بکر گفت به دنبال عمر بفرستید که این جا بیاید ؛ وقتی که او وارد شد چنین احساس کرد که ابو بکر وی را بر ایشان برگزیده است ؛

پس همگی از کنار او دور شده بیرون رفته و آن دو را تنها گذاشته و در مسجد رسول خدا نشستند .  
دنبال علی و اطرافیان او فرستادند ، علی در یکی از باغ هایی که رسول خدا آن را هدیه داده بود مشغول بود ؛ همه نزد او آمده و گرد آن حضرت جمع شده و گفتند ای علی و ای فلانی ؛ همانا خلیفه پیامبر ، عمر را به جانشینی خویش تعیین کرده است . و خود او و مردم می دانند که اسلام ما قبل از اسلام عمر بوده است ؛ و عمر روحیه سلطه جویی دارد و کسی قدرت کنترل او را ندارد ؛ پس بیایید تا به نزد ابو بکر رفته و در این زمینه با او سخن بگوییم و او را در مورد خصوصیات عمر با خبر سازیم .

هنگامی که همه نزد ابوبکر جمع شدند ؛ ابو بکر گفت : مردم را برای من جمع کنید تا به شما خبر دهم که چه کسی را برای شما انتخاب کرده ام ؛ مردم را در مسجد گرد آوردند ؛ ابوبکر دستور داد تا او را به مسجد برده و بر روی منبر قرار دادند ؛ آنگاه خبر انتخاب عمر را به مردم داد و به خانه خویش بازگشت .

مردم به منزل او آمده و به وی گفتند : جواب پروردگارت را چه خواهی گفت که عمر را بر ما خلیفه گردانیده ای ؟ ...

### اعتراض علی (علیه السلام) و طلحه

ابن تیمیه ، در منهاج السنة می نویسد :

لما استخلفه أبو بكر كره خلافته طائفة حتي قال طلحة ماذا تقول لربك إذا وليت علينا فظا غليظا .

منهاج السنة ، ج 7 ، ص 461 .

زمانی که ابوبکر ، عمر را به جانشینی انتخاب کرد ، برخی از این انتخاب ناراحت شدند ، طلحه گفت : جواب خدا را چه خواهی داد هنگامی که به ملاقات او بروی از بابت این که فردی خشن و بد اخلاق را بر ما مسلط کرد .

و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می نویسد :

عن يوسف بن ماهك عن عائشة قالت لما حضرت أبا بكر الوفاة استخلف عمر فدخل عليه علي وطلحة فقالا من استخلفت قال عمر قالا فماذا أنت قائل لربك ...

تاریخ مدینه دمشق ، ابن عساکر ، ج 44 ، ص 251 و الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد ، ج 3 ، ص 247 .

از عایشه روایت شده اتس که گفت : وقتی زمان مرگ ابو بکر فرا رسید ، عمر را به جانشینی خویش انتخاب کرد ؛ پس علی و طلحه به نزد او آمده و گفتند : چه کسی را انتخاب کرده ای؟ پاسخ داد عمر ؛ گفتند : پس چه پاسخی به پروردگارت خواهی داد ؟ ...

حسن بن فرحان مالکی بعد از نقل این حدیث می گوید :

وهذه قد رواها ابن عساکر بسند صحيح من طريق الضحاك بن مخلد ( صاحب السنة ) عن عبید الله بن أبي زياد ( وهو صدوق ) عن يوسف بن ماهك ( وهو ثقة معروف ) عن عائشة فهذا إسناد صحيح وأقل رجاله توثيقا هو ابن أبي زياد وهو ( صدوق ) .

نحو إنقاذ التاريخ الإسلامي ، حسن بن فرحان المالكي ، ص 266 .

این روایت را ابن عساکر با سنی صحیح از طریق ضحاک بن مخلد از عبید الله بن ابی زیاد از یوسف بن ماهک از عائشه نقل کرده است ؛ و ضعیف ترین شخص در این روایت ابن ابی زیاد است که او نیز راستگوست .

و محمد ناصر البانی که از لیدر های وهابیت به شمار می رود ، هر چند که ابن ابی زیاد را ضعیف می داند ؛ اما در ادامه می گوید :

لكنه لم يتفرد به ، فقد رواه صالح بن رستم عن ابن أبي مليكة عن عائشة به نحوه . وصالح بن رستم هو أبو عامر الخزاز ...

إرواء الغلیل ، محمد ناصر البانی ، ج 6 ، ص 80 .

ولي فقط او نيست كه اين روايت را نقل کرده است ؛ بلکه اين روايت را صالح بن رستم از ابن ابى مليكه از عائشه نيز نقل کرده است ...

ابن عساکر و بيهقي همين روايت از طريق صالح بن رستم ، اين گونه نقل مي کنند :

ثنا صالح بن رستم أبو عامر الخزاز عن ابن أبي مليكة قال قالت عائشة أم المؤمنين رضي الله عنها لما ثقل أبي دخل عليه فلان وفلان فقالوا يا خليفة رسول الله ماذا تقول لربك غدا إذا قدمت عليه وقد استخلفت علينا ابن الخطاب ؟ ...

تاريخ مدینه دمشق ، ج 44 ، ص 250 و السنن الكبرى ، البيهقي ، ج 8 ، ص 149 .

صالح بن رستم ابو عامر خزاز از ابن ابى مليكه روايت مي کند كه گفت : عائشه ام المومنين گفته است : وقتي پدرم سنگين شد (زمان مرگش فرا رسيد) ، فلاني و فلاني به نزد او آمده وگفتند : اي خليفه رسول خدا ؛ فردا به پروردگارت چه پاسخي مي دهی وقتي كه به نزد او بروی و حال آنكه عمر را بر ما خليفه کرده ای ؟ ...

اما متأسفانه مثل همیشه دستان امانت دار علمای اهل سنت براي حفظ آبروی خلفاء و پاسداري از مشروعيت خلافت آنان ، روايت را تحريف و به جاي نام امام علي (عليه السلام) و طلحه از «فلان وفلان» استفاده کرده اند .

محمد بن جرير طبري در تاريخش مي نويسد :

عن الزهري عن القاسم بن محمد عن أسماء ابنة عميس قالت دخل طلحة بن عبيد الله علي أبي بكر فقال استخلفت علي الناس عمر وقد رأيت ما يلقي الناس منه وأنت معه فكيف به إذا خلا بهم وأنت لاق ربك فسانك عن رعيتك ...

تاريخ الطبري ، ج 2 ، ص 622 .

طلحة بن عبيد الله به نزد ابو بكر رفته و گفت : عمر را بر مردم خليفه مي گرداني با اينكه آنچه را كه مردم - در حاليكه تو زنده هستي - از او چشیده اند مي داني ؟ پس چگونه خواهد بود وقتي كه او با ايشان تنها بماند . و تو مي خواهی پروردگارت را ملاقات نمايي ؛ و او نيز از تو در مورد مردم خواهد پرسيد ...

مگر نه اين كه علي (عليه السلام) و طلحه ، طبق نظر اهل سنت از عشره مبشره هستند ، پس چرا حد اقل به سخنان آن ها توجهي نشد .

### اعتراض مهاجرين و انصار :

ابن قتيبه دينوري ، در الإمامة والسياسة مي نويسد :

فدخل عليه المهاجرون والأنصار حين بلغهم أنه استخلف عمر ، فقالوا : نراك استخلفت علينا عمر ، وقد عرفته ، وعلمت بوثاقه فينا وأنت بين أظهرنا ، فكيف إذا وليت عنا وأنت لاق الله عز وجل فسانك ، فما أنت قائل ؟ ...

الإمامة والسياسة با تحقيق شيري ، ج 1 ، ص 37 و با تحقيق ، زيني ، ج 1 ، ص 24 .

وقتي كه خبر به مهاجرين و انصار رسيد كه او عمر را به جانشيني انتخاب کرده است به نزد او رفتند و گفتند : مي بينيم كه عمر را بر ما خليفه گردانیده ای ؟ با اينكه او را مي شناسي ؟

و مي داني كه چگونه با وجود تو در ميان ما او سخت گيري مي کند ؛ پس چگونه خواهد بود وقتي كه تو از ميان ما بروی و اين در حالي است كه تو مي خواهی به دیدار خداوند عز و جل بروی ؛ چه پاسخي داری ؟

### اعتراض اهل شام :

ابن قتيبه دينوري در اين باره مي نويسد :

وكان أهل الشام قد بلغهم مرض أبي بكر ، واستبطؤ الخبر فقالوا : إنا لنخاف أن يكون خليفة رسول الله قد مات ، وولي بعده عمر ، فإن كان عمر هو الوالي فليس لنا بصاحب ، وإنا لنري خلعه .

الإمامة والسياسة ، با تحقیق زینی ، ج 1 ، ص 25 و با تحقیق شیری ، ج 1 ، ص 38 .

خبر مریضی ابو بکر رسید به اهل شام رسید اما ایشان گمان کردند که خبر دیر به ایشان رسیده است ، پس گفتند : ما می ترسیم که خلیفه رسول خدا مرده باشد و عمر را به جای خویش گمارده باشد ؛ پس اگر او حاکم شده باشد با ما همراهی نخواهد کرد و ما چنین نظر داریم که او را بر کنار کنیم !!!

### بی هوش شدن ابو بکر ، هنگام وصیت

از نکته های جالب این انتخاب این است که ابوبکر قبل از املاء وصیت ، از شدت بیماری بی هوش می شود ، و قبل از آن که ابوبکر به هوش بیاید ، عثمان بن عفان که کاتب وصیت بوده است ، نام عمر را می نویسد و وقتی ابوبکر به هوش می آید با کار انجام شده روبرو و آن را تأیید می کند .

تعدادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند :

عن زید بن أسلم ، عن أبيه ، قال : « كتب عثمان بن عفان عهد الخليفة من بعد أبي بكر ، فأمره أن لا يسمي أحدا ، وترك اسم الرجل ، فأغمي علي أبي بكر إغماءة ، فأخذ عثمان العهد فكتب فيه اسم عمر . قال : فأفاق أبو بكر فقال : أرنا العهد ، فإذا فيه اسم عمر ، فقال : من كتب هذا ؟ فقال عثمان : أنا . فقال : رحمك الله وجزاك خيرا ، فوالله لو كتبت نفسك لكنت لذلك أهلا .

شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة ، طبري الرازي الشافعي اللالكائي (418 هـ) ، ج 6 ، ص 106 ، با تحقیق د. أحمد سعد حمدان ، ط دار طيبة ، الرياض ، 1409 هـ و الشريعة ، الأجرى البغدادي ، ج 3 ، ص 319 ، با تحقیق محمد حامد الفقي ، ط مطبعة أنصار السنة المحمدية ، القاهرة ، 1369هـ - 1950م و تاریخ مدینة المنوره ، ج 2 ، ص 667 و الرياض النضرة في مناقب العشرة ، ج 1 ، ص 219 و جامع احادیث ، سیوطی ، باب مسند أبي بكر الصديق ، ج 25 ، ص 173 ح 27824 و تاریخ مدینة دمشق ، ج 39 ، ص 185 .

از زید بن اسلم از پدرش روایت شده است که گفت: عثمان پیمان نامه خلیفه بعد از ابو بکر را می نوشت ؛ پس ابو بکر به او دستور داد که نام کسی را ننویسد و جای اسم را خالی بگذارد ؛ پس ابو بکر بیهوش شده ، عثمان نامه را برداشت و در آن نام عمر را نوشت ؛ پس وقتی که ابو بکر به هوش آمد گفت : پیمان نامه را به من نشان بده ؛ و در آن نام عمر را دید !!!

پس گفت : چه کسی این را نوشته است ؟ عثمان پاسخ داد : من ؛ ابو بکر گفت : خدا تو را ببخشد و جزای خیر دهد ؛ قسم به خدا که اگر خودت را نیز می نوشتی سزاوار بودی !!!

متقی هندی بعد از نقل حدیث می گوید :

قال ابن كثير اسناده صحيح .

کنز العمال ، متقی هندی ، ج 5 ، ص 897 ، شماره : 14182 .

ابن كثير گفته است که سند این روایت صحیح است .

سؤال ما از دوستان اهل سنت این است که :

شما می گوئید رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) کسی را برای جانشینی خود معین نکرد و تعیین آن را به عهده مردم نهاد ؛ پس چرا ابوبکر بر خلاف سنت رسول خدا رفتار نموده و عمر را به پیشوایی مردم انتخاب کرد ؛ در حالی که اکثر مردم با این انتخاب مخالف بودند و دلایل خود را نیز بر این مخالفت اعلام ؟

مگر نه این که رسول خدا برای تمامی مسلمین اسوه است و اطاعت از آن حضرت بر همگان واجب است ؟

اگر کار رسول خدا صحیح بوده است ، چرا ابوبکر بر خلاف آن را انجام داد و اگر کار ابوبکر درست بوده ، باید ملتزم بشوید که کار رسول خدا (نستجیر بالله) صحیح نبوده است .

چگونه است که وصیت ابوبکر در حال اغماء ، نافذ است و سخن او هذیان گویی به حساب نمی آید ؛ اما وقتی رسول خدا که طبق نص صریح قرآن کریم سخنی جز وحی نمی گوید ، می خواهد وصیت کند ، برخی به بهانه مریضی آن حضرت ، تهمت هذیان گویی به آن حضرت می زنند و با این عمل زشت ، مانع نوشتن وصیت نامه می شوند ؟ اگر حقیقتاً انتخاب خلیفه به عهده مردم بود ، چرا ابوبکر با این که می دانست اکثر مردم از انتخاب عمر ناراضی هستند ؛ وی را بر مردم تحمیل کرده و آزادی مردم را در انتخاب حاکم سلب نمود ؟

آیا شایسته نبود که به عواطف و احساسات مردم ناراضی توجه می شد و بر خلاف نظر اکثر مسلمان ها ، عمر را بر مردم تحمیل نمی کرد . و یا این که حد اقل با اهل حل و عقد مشورت می کرد و نظر آن ها را - طبق قاعده شوری - جویا می شد ؟

**موفق باشید**

**گروه پاسخ به شبهات**

**مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)**